بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 3/2/1393

(یکسری بحثهایی فی الجمله من در مورد نحوه استناد کتب اینها فی الجمله کردم ،البته این نکته را عرض بکنیم ،چه حالا ما بتوانیم اثبات صحت استناد را بکنیم چه نتوانیم اثبات صحت استناد بکنیم ربطی به حل کردن مشکل تعویض اسناد ندارد،تعویض اسناد این یک مشکل جداگانه است در واقع حالا این را اجمالاً،آن سوالی که مطرح کردید آن سوال اینجور نیست که اگر ما سوال را پاسخ ندهیم نظریه تعویض اسناد تثبیت بشود ،آن خودش فی نقسه یک مطلبی هست که ما چه جوری میتوانیم صحت انتساب کتب به مؤلفین را اثبات کنیم ،آن را مستقل از نظریه تعویض باید بهش نگاه کرد و در مقام پاسخ برش برآمد،خوب آن بحث که چه جوری انتساب کتب به مؤلفین را میشود ثابت کرد این را ما در بحث اصول اجمالاً بحثش را پرداختیم ،در آن به نحو اجمالی اتفاقاً بعضی تیکه هاش هم نوشتم یک نسخش در کتابخانهء مدرسه فقهی امام محمد باقر هست ،ولی خوب این بحث مبسوط و مفصلی باید بشود ولی خوب در حد اجمالی که بعضی از نکات شیوه انتساب اسناد کتاب به مؤلف و راههایی که وجود دارد آن راههاش را اجمالاً در آن بحث اصول بهش پرداختم،بحث کلّیش من چیزم این است که ما فرض کنید شیخ طوسی وقتی شهادت میدهد یک مطلبی در یک کتاب است خود این شهادت شیخ طوسی شرعاً معتبر است ،یکی از راهای چیزیش تمسک به شهادت شیخ طوسی در مورد اعتبار نسخ هست ،ولی یکی از راههایی که چه جور میتوانیم بفهمیم که نسخه ای که بوده معتبر بوده یا معتبر نبوده است خوب تعبداً وقتی شیخ طوسی گفتش که موسی بن قاسم فلان مطلب را چیز کرده این شهادت شیخ طوسی این مطلب را میتواند اثبات بکند،)

خوب ما در جلسه قبل بحثهایی که کردیم یکسری مطالب نیاز به آدرس دادن داشت که من برگه ام را نیاورده بودم آدرسهاش مانده بود ، یکی اینکه عرض کردم فقها ی زیای آیه اولواالارحام را میگن معناش این است که ارث به نحو الاقرب فالاقرب به اولوا الارحام میرسد ،من اجمالاً یکسری آدرسها ، در مقام استقصاء نبودم همینجوری آیه اولوا الارحام را زدم و بعضی از کلمات فقهایی که به آیه اولوا الارحام تمسک کردند اینها یکسری آدرس یادداشت کردم این آدرسهاش را توجه بفرمایید ،کافی جلد 7 صفحه75 است حالا یکی دوتا از عبارتهای اولیه اش را میخوانم در کافی میگه **ثم ذکر اولی الارحام فقال عزّوجلّ و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعضٍ فی کتاب الله لیعیّن أنّ بعض الاقرب اولی من البعض الابعد وأنّهم اولی من الحلفاء و الموالی** ،ایشان میگه از این آیه دو مطلب استفاده میشود هم اینکه اولوا الارحام از غیر اولوا الارحام اولویّت دارند،در خود اولوا الارحام هم بعض اقرب اولی از بعض ابعد هست،این عبارت خود مرحوم کلینی است در کافی جلد 7 صفحه 75،این یک عبارت مواردی که فقها تمسک کرده اند،مقنعه شیخ صدوق صفحه 683 ،690،است،انتصار مرحوم سید مرتضی صفحه 557،558 است حالا دیگه عبارت هاش را خودتان مراجعه بفرمایید،رسائل شریف مرتضی جلد 1صفحه 262 است،تهذیب جلد9 صفحه261 است ،تعبیر میکند که **:فحکمه الله تعالی أنّ ذوی الارحام بعضهم اولی ببعض وإنّما اراد ذلک الاقرب فالاقرب بلا خلاف** و نظیر این عبارت در خلاف است که ادّعای عدم خلاف میکند در اینکه مراد از آیه ذوی الارحام در خلاف جلد4 صفحه64 فرموده که همین بلا خلاف را در آنجا هم ادّعا کرده است ، در خلاف مکرر به این آیه استناد شده است در ارث الاقرب فالاقرب جلد4 صفحه 37 ،46،58،62 وخیلی جاهای دیگش هم هست ،جلد5 صفحه139،282، مبسوط جلد 7 صفحه178،خلاف یک جایی ادعای شبیه اجماع دارد که توریث ذوی الارحام به نحو الاقرب فالاقرب است ،البته آیه را نمیارد ولی اصل این مطلب را ادّعای اجماع میکند که به این شکل است ،میگه:**إختلف من قال بتوریث ذوی الارحام فعندنا أنّه یقوم الاقرب فالاقرب وینزّل کلّ واحدٍمنزلة الوارث الذی یمتّ به فیکون ولد البنات والاخوات بمنزلة امهاتهم و بنات الاعمام والعمّات بمنزلة ابائهم و امهاتهم و الخال و الخالات و الاباء الامّ بمنزلة الامّ و الاعمام لالامّ والعماة لها بمنزلة الاب وبه قال اکثرهم وهو المحکی عن علی علیه السلام و عمر و ابن مسعود** و اقوال دیگه را نقل میکند و میگه **دلیلنا اجماع الفرقه** **وقد بیّناه فی النهایه و تهذیب الاحکام مشروحاً** که در خلاف جلد4 صفحه 14 هست،(تصریح بر عندنا و اجماع الفرقه و اینجور چیزها را که به نحو الاقرب فالاقرب است،البته آیه را نیاورده ولی ادّعای اجماع کرده که نحوهء توریث ذوی الارحام به نحو الاقرب فالاقرب است ،دیگه حالا همان بحث اجماعاتی را که مرحوم شیخ دارن است دیگه ،)المعترف من المختلف جلد2 صفحه 301 است ،فقه القرآن راوندی جلد2 صفحه343 است ،متشابه القرآن و مختلفه شهر آشوب جلد2 صفحه216 است ،کشف الرموز جلد 2 صفحه 438 تعبیر میکند :**لاشکّ أنّ المراد الاقرب فالاقرب** مختلف الشیعه جلد 9 صفحه 309 ،التنقیح الرائع جلد 4 صفحه 153 و165 ،کنز العرفان جلد 2 صفحه 335 ،خوب جاههای دیگه هم هست من همینجوری ،خوب این یک نکته، نکتهء دیگه اینکه در جلسهء قبل صحبتاین بود که ما روایتهای در مورد اینکه هر وارثی به منزله وارثهای قبلیش هست ، یکسری روایتهای عامّ تنزیل داریم ،یکسری روایتهای خاص داریم ، من یکی دوتا از روایتهای عامش هم که نخواندم عرض کنم : **عن ابی ایوب عن ابی عبدالله علیه السلام إنّ فی کتاب علیٍ علیه السلام أنّ العمّة بمنزلة الاب والخالة بمنزلة الامّ وبنت الاخ بمنزلة الاخ و کلّ ذی رحمٍ بمنزلة الرحم الذی یجرّبه الّا أن یکون وارثٌ اقرب الی المیّت منه فیحجبه** که به نحو عام بحث عموم تنزیل را دارد که این در جامع احادیث 44975 است و شبیهش در روایت سلیمان بن خالد 44976 روایت بعدیش هم وارد شده ولی تعبیراتش فرق دارد ولی همین مضمون در آنجا هم هست ،اما روایتهایی که تنزیل از آنها استفاده میشود و به یک مورد خاصی اشاره دارد زیاد است ، من آن روایتها را ذکر نمیکنم فقط یک روایتش را به تناسب اینکه یک توضیح متنی وسندی نیازمند است به این تناسب این روایت را یادداشت کردم که آن را توضیحش را ذکر کنم 44990 روایت سلمةبن محرزهست:**عن صفّار عن عمران بن موسی عن الحسن بن ظریف عن محمد بن زیاد عن سلمة بن محرز عن ابی عبدالله علیه السلام** ،آقای سبحانی دیدم که این روایت را با عنوان خبر سلمة بن محرز ذکر کردن بعد ذیلش گفتن که به خاطر این خبر گفتیم که عمران بن موسی توثیق نشده ، حسن بن ظریف توثیق نشده،البته پدرش توثیق شده است ولی خود حسن بن ظریف توثیق نشده است ، محمد بن زیاد هم محمد بن زیاد عطّار هست که در ابن داود از رجال کشی توثیقش رانقل کرده است ، ولی در رجال کشی وارد نشده است ،سلمةبن محرز هم توثیق نشده است، به خاطر همین ما آن را خبر تعبیر میکنیم ،من خیلی تعجب کردم چرا ایشان اینجوری تعبیر میکنند ،خوب یکسری مطالب خیلی دشواری نیست ،شأن ایشان أجلّ که اینجور مطالب را، یک مقداری سرعت در تألیف باعث میشود که اینجور اظهار نظرها بشود ،عمران بن موسی خوب در کتاب آقای خویی مراجعه میکردم همه جا هست دیگه عمران بن موسی زیتونه قمی اشعری که اینها همشان یکی هستند ،زیتونه یکی از روستاهای قم بوده و اشعری ها و قمی ها ،آقای خویی دارد که اینها یک نفر هستند و توثیق صریح دارد نجاشی ، بحث خیلی مهمی هم در موردش نیست ،حسن بن ظریف را صریحاً نجاشی توثیق کرده است ثقةٌ گفته ، هیچ ابهامی در او نیست،محمد بن زیاد خوب این مورد بحث است که آیا این محمد بن زیاد چی هست و امثال اینها ،درمورد محمد بن زیاد یک مقداری از بحثش را امروز میگم بقیه اش را میگذارم برای اینکه رفقا مراجعه کنند و این را شنبه در موردش صحبت میکنیم ،محمد بن زیادی که حسن بن ظریف ازش نقل میکند ظاهراً ابن ابی عمیر است ، البته رجال ابن داود که فرموده ،من عبارت رجال ابن داود را میخوانم ایشان گفته :**محمد بن زیاد العطار لم**(لم یعنی من لم یروی عنهم علیهم السلام)بعد دارد **کش روی ابوه عن ابی عبدالله علیه السلام** ،درنقد الرجال مرحوم تفرشی در ذیل این ابن داود،نقد الرجال جلد4 صفحه207 این مطلب را فرموده است :**والظاهر أنّه عن اشتباهٍ بمحمد بن الحسن بن زیاد العطّار** ،این عبارت **روی ابوه عن ابی عبدالله علیه السلام** ،عبارتی هست که در نجاشی در ذیل محمد بن حسن بن زیاد العطار ذکر کرده،حالا من ثقةٌ را یادم رفت اینجا،عبارت ابن داود این است :**لم کش ثقةٌ روی ابوه عن ابی عبدالله علیه السلام** این ثقة هم در ابن داود هست ،عین همین عبارت **ثقةٌ روی ابوه عن ابی عبدالله علیه السلام** دررجال نجاشی صفحه 369 در ذیل عنوان محمد بن حسن بن زیاد عطار واقع شده است گفته **ثقةٌ روی ابوه عن ابی عبدالله علیه السلام** ،مرحوم تفرشی در نقد الرجال فرموده که ظاهراً ایشان اشتباه کرده است ،آن کسی را که ،حالا من توضیح میدهم کلام ایشان را ،یک کلمهء **کش** دارد که رمز رجال کشّی است آن باید بجاش **جشّ** باشد حالا این اشتباهات از خود ابن داود است یا از نسخ موجوده به هر حال به جای کش باید جش باشد آن کسی هم که در موردش این عبارت ذکر شده است محمدبن حسن بن زیاد عطار است که خود ابن داود هم محمد بن حسن بن زیاد عطار را هم ترجمه کرده است ،ابن داود ترتیبش ترتیب کامل است مثل رجال شیخ طوسی نیست که فقط محمد را رعایت کرده باشد و سایر اسم را رعایت نکرده باشد به طور کامل ترتیب را رعایت میکند،هم محمدبن حسن بن زیاد عطار را آورده در جای خودش ،محمد بن زیاد عطار را هم آورده ،بعد گفته و الظاهر أنّه عن اشتباهٍ، نقد الرجال میگه که این اشتباه شده با محمد بن حسن بن زیاد عطار ،ولی مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه مطلب دیگری را فرموده است ، ایشان میگه ،عبارتش این است که گفته در ذیل محمد بن زیاد عطار گفته **هو ابن حسن بن زیاد العطار** ایشان میخواهد بگوید که محمد بن زیاد عطار همان محمد بن حسن بن زیاد عطاری هست که نجاشی آن را ذکر کرده و از باب نسبت به جدّ هست،یکی از روشهایی که در قدیم خیلی مرسوم بوده ،نام های غیر معروف را ازنسب حذف میکردند و نسبت به جدّ میدادند ،مثلاً علی بن بابویه میگن ،محمد بن بابویه به شیخ صدوق میگن در حالی که شیخ صدوق محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه است ،جعفر بن قولویه میگن در حالی که جعفر بن محمد بن .....مفصل است اسم کاملش که نجاشی ذکر کرده است یا سیدبن طاووس که ابن طاووس میگن طاووس جدّ خیلی بالاش است امثال اینها ، اینها مرسوم این بوده اسمهای قریب را حفظ میکردند و حذف میکردند و نسبت به جدّ میدادند و روی همین جهت محمد بن زیاد عطار همان محمد بن حسن بن زیاد عطار است ، خوب اینجا در اینکه میشود محمد بن حسن بن زیاد را محمد بن زیاد تعبیر کرد در آن بحثی نیست ولی مجرد امکان نسبت به جدّ کافی نیست در اینکه واقعاًهم این نسبت به جدّ داده میشود، بنابراین آیا محمد بن حسن بن زیاد عطار همان محمد بن زیاد عطار هست که در بعضی از کتابهای رجالی اسمش آمده یا نه ،این مطلبی آقای خویی دارد در ذیل محمد بن حسن بن زیاد این را مراجعه کنید و بعد من شنبه در موردش صحبت میکنم، حالا آن بحث محمد بن حسن بن زیاد به طور کلی یک بحث است ، حسن بن ظریف از محمد بن زیاد که نقل میکند ظاهراً مراد ابن ابی عمیر است ،حسن بن ظریف صریحاً از ابن ابی عمیر روایت دارد(یکی دوتا) وابن ابی عمیر محمد بن زیاد بن عیسی است که در بعضی جاها به عنوان محمد بن زیاد از اونقلیاتی هست و ظاهراً مراد از این محمد بن زیاد هم همان ابن ابی عمیر است ،و سلمة بن محرز جزء مشایخ ابی عمیر میشود که بنابر این مبنا که ظاهراً آقای سبحانی هم قبول دارد که مشایخ ابن ابی عمیر ثقات هستند این روایت هم میشود روایت صحیحه ، پس بنابر این از جهت سندی این روایت ابهام خاصی ندارد فقط عرض کردم در مودر محمد بن زیاد آن اینکه اصلاً آن عبارت ابن داود چی هست و امثال اینها آن یک بحثی هست که آن را شنبه بحثش را تکمیل میکنم،

اما متنش**: قال فی عمّةٍ و عمّ قال للعمّ الثلثان وللعمّة الثلث و قال فی ابن عمٍّ و خاله قال المال للخاله** ، خوب ابن عمّ ابعد هست دیگه ، خاله ، دایی است ، ابن عم یک رتبه پایین تر است طبیعتاً مال برای خاله هست دیگه ،**قال فی ابن عمٍّ و خال قال المال للخال** ،دایی و پسر عمو ،خوب دایی یک رتبه مقدمتر است پس دایی ارث میبرد ، اینهاش واضح هست و طبق همان قانون الاقرب یمنع الابعد هست ،عمده ای که آوردم به خاطر یک عبارتی هست ،**قال فی ابن عمٍّ و ابن خالةٍ قال لذکر مثل حظّ الانثیین** این چی میخواهد بگه فی ابن عمٍّ و ابن خالةٍ قال لذکر مثل حظّ الانثیین ، اینجا دو احتمال در این عبارت میرود یکی اینکه فی ابن عمٍّ و ابن خاله ،امام علیه السلام خواستن یک حکم کلی بیان کنند که بگن که کأنّ ،یک مطلبی مرحوم نراقی در مستند دارد ظاهراً هم همین جور است ، من حالا یک احتمال دیگه هم به ذهنم رسیده بود ،این احتمال بعید است که مراد از این ابن اینجا اعم از ابن و بنت باشد و ناظر به این باشد که دختر دو برابر پسر میبرد ولی بعید است ، یک مطلب دیگه هست که آن مطلب هم به ذهنم رسیده بود ، در نراقی دارد ،ظاهراً هم همین جور است این مطلب این است میگه المراد من الذکر العمّ الذی ینزّۀ الذی ابن العمّ منزلته ،میگه این ابن عمّ و ابن خاله ،میگه لذکر مثل حظّ الانثیین ، آن عمّی که ذکر هست آن دوبرابر آن خاله ارث میبرد،عمّ دو برابر میبرد ، خاله یک برابر میبرد ،پس دو سوم مال برای عمّ است یک سومش برای خاله است که این به فرزندانشان منتقل میشود،این روایت را آوردم هم معناش بکنیم روایت را و هم شاید بشود این روایت را مؤید یا دلیل وجه سومی که دیروز ذکر کردیم ذکر بکنیم ،**لذکر مثل حظ الانثیین** که ظاهراً مراد از عمّ و خاله ، میگه همین الان عمّ دو برابر خاله میبرد،یعنی این ارثی که هست دو برابر برای عمّ است یک برابر ،نه اینکه به نحو تقدیری نگفته است ،بالفعل عمّ دوبرابر خاله میبرد ،البته این مقدمه است برای اینکه به فرزندش داده بشود ،همچنان که مرحوم نراقی گفتن که ،چون بحث بحث این ابن عمّ و ابن خاله بود ،نهایتاً باید تکلیف ابن عمّ و ابن خاله مشخص بشود ولی این عبارت بالفعل میگه **لذکر مثل حظ الانثیین** این را من یادداشت کرده بودم به خاطر همین جهت که این را ما ممکن است دلیل بگیریم بر اینکه آن واسطه ها حقیقتاً وارث هستند نه تنزیلاً ، این یک روایت .

یک روایت دیگه روایتی هست 44937 که آن هم روایت دیگه ای هست ،ممکن از آن روایت هم ما وجه سوم را ازش استفاده کنیم ، این روایت دوتا سند دارد یکی در کافی وارد شده و یکی در تهذیب وارد شده است ، در تهذیب با یونس آغاز میشود در کافی اسناد خودش را میبرد تا میرسد به یونس ، در کافی این است :علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس ،که خوب علی بن ابراهیم در وثاقتش بحثی نیست ،محمد بن عیسی، محمد بن عیسی عبیدی است که همان بحث تاریخیی که در موردش هست که آیا ثقه هست یا نیست که تقریباً متاخر این مطلب صاف است که محمد بن عیسی عبیدی ثقه هست و یونس هم یونس بن عبدالرحمن است ،روایت محمد بن عیسی از یونس هم هیچ اشکالی در موردش نیست، یک بحثی صاحب قاموس الرجال کرده که کأنّ این محمد بن عیسی یونس را درک نکرده است واز این صحبتها ،حالا من مفصل یک تعلیقه سی چهل صفحه ای در کتاب تعلیقاتم در موردش زدم که نه محمد بن عیسی هیچ مشکلی ندارد ،محمد بن عیسی طبقش از خیلی ها قبل از ،البته صاحب قاموس الرجال بحث سر روایت محمد بن عیسی از یونس نیست ،میگه محمد بن عیسی زمان امام رضا را درک نکرده است ،بحثش سر آن است ، و ما بحثی که آنچا کردیم در مورد اینکه نه محمد بن عیسی زمان امام رضا را درک کرده است و بحث های مفصلی که نمیخواهم وارد تفصیل این بحث بشوم،خوب این هم بحث عمده ای ندارد .

بحث بعدی : عن القاسم بن سلیمان است ، قاسم بن سلیمان توثیق صریح ندارد ولی جزء مشایخ نضربن سوید هست، کتابش را نضر بن سوید نقل میکند و اکثار روایت نضر بن سوید دلیل بر وثاقت قاسم بن سلیمان است و وقوع در کتاب مفتی به مثل کافی و قسمتی از تهذیب و امثال اینها دلیل بر وثاقت قاسم بن سلیمان است البته بحث اصحاب اجماع هم روی بعضی از مبانی دلیل بر وثاقت قاسم بن سلیمان شمرده میشود ، چون هم یونس هم حماد بن عیسی ازاو نقل کردن که خوب ما البته آن مبانی را قبول نداریم ،که اصحاب اجماع روایتشان از یک نفر دلیل بر وثاقت باشد،آن هم ناتمام است بلکه فقط همین بحث اکثار روایت اجلّا مؤیّداً به روایت خود یونس و حماد بن عیسی که آنها هم یک مقداری روایت دارند که البته آنهم زیاد نیست، هم یونس از حماد بن عیسی هر دوتاشون روایتهاشون کم است ولی عمدتاً روایت نضر بن سوید است که خیلی روایت دارد از قاسم بن سلیمان و کتابش هم نقل میکند و این است که این روایت معتبر است و صحیحه تلقی میشود ، **عن ابی عبدالله علیه السلام قال إنّ علیّاً کان یورّث ابن الاخ مع الجدّ میراث ابیه** حضرت علی ابن أخ اگر باشد و با جدّ همراه باشد میراث پدرش را ، یعنی آن نصیب پدرش را به ابن اخ میدهد که میراث ابیه است ، ظاهر میراث ابیه این است که آن اخ حقیقتاً میراث میبرد نه تنزیلاً ،میراثی که تنزیلاً برای پدر ش است به او بدهد آن نیست نه حقیقتاً میراث ابیه را بهش میدهد، و این هم مؤید مبنای سوم است که بگیم آنها حقیقتاً وارث هستند ، خوب من به نظرم اینها ظهور در این معنی دارد ، حالا اگر کسی ظهور اینها را هم منکر بشود اینها به هر حال برا اثبات، اگر این میراث ابیه هم به آن معنی نباشد ، بگیم میراث ابیه یعنی آن میراث فرضی ابیه آن مؤیّد وجوه دیگه میشود ، بحث این که آن مطلب را استفاده میشود که به نحو نازل منزله بودن ، یعنی آن میراث فرضی او به این منتقل میشود این مطلب هست ، خوب این بحث تقریباً تمام است ، پس بنابر این نتیجه این بحث این میشود که ،فقط یک بحث حسن بن موسی مانده بود که نفهمیدم رفقا چیکار کردن ،(آن حسن بن موسی خشاب که لابد دیدید طبقه اش متاخر است آن اصلاً با آن اشتباه نمیشود ،فقط همین یک مورد را دارید که یکجا حسن بن موسی است یکجا حسین بن موسی ، آیا قرائن دیگه ای وجود دارد که نشان بده که این حسن بن موسی که در آن طبقه است نه طبقهء خشّاب ، حسن بن موسی که در آن طبقه است باید همان حسین بن موسی باشد که نجاشی ترجمه اش کرده است ،حسین بن موسی بن سالم الحنّاط ، ببینید حالا من یک راهنمایی بکنم نجاشی در ترجمهء حسین بن موسی بن سالم یک ویژگیهایی برای حسین بن موسی ذکر میکند ، میگه که روی عن ابیه عن ابی عبدالله علیه السلام ،ببینید آیا این حسن بن موسی از پدرش عن ابی عبدالله نقل میکند یا نقل نمیکند ، بعد پنج شیش تا شیخ بر او ذکر کرده است ، و عن معمر و ابی حمزه ، برید ، و محمد بن مسلم . طبقتهم ، آن و طبقتهم همین زراره خوب است ،که زراره در طبقه اینها هست که آن موید این میشود که اینها باید همان ها باشند ، ولی از خود آنها آیا حسن بن موسی از مثلاً پدرش ، پدرش از ابی عبدالله نقل میکند یا نمی کند این یک. از آن معمر از برید و هم طبقه های اینها ، اینها نقل میکند یا نقل نمیکند آنها را هم مراجعه بفرمایید ببینید چی از توش در میاد.(ببینید حسین بن موسی عن ابیه عن ابی عبد الله ، مروی عنه ابی عبدالله است ، میخواهم بگم که ما برای اینکه بفهمیم که آن مشخصاتی که در ترجمه است ، آن مشخصات را ببینیم با این حسن بن موسی چقدر تطبیق میکند ، مثلاً احمد بن محمد بن ابی نصر از حسن بن موسی یا حسین بن موسی نقل میکند ، این حسن بن موسی یا حسین بن موسایی که دارند با این مشخصاتی که آن شخصی که نجاشی ترجمه کرده است با آنها تطبیق میکند ، من مراجعه نکردم ولی در ذهنم هست که از یکسری افراد دیگه هم هست هم این حسن بن موسی یا حسین بن موسی روایت دارد ، مگر اینکه ذهنم با کسی دیگه قاطی کرده باشم ، حالا این را ببینید ، ببینید آیا بیشتر از این مطلب حسن بن موسی یا حسین بن موسی چیز قابل ، چون اینها تا اینجایی که ما داریم آن این است که حسن بن موسی ، حالا فوقش این است که ما نتیجه بگیریم حسن بن موسی و حسین بن موسی یکی هستند ، کدام یکی از این روایتها صحیح است ، حسن صحیح است ،حسین صحیح است ،ممکن ما بگیم نه حسن صحیح است و حسین محرّف است به چه دلیل ما حسین را ترجیح بدهیم بر حسن ، این یک ترجیح ظنّی وجود دارد آن این است که نجاشی که حسین بن موسی بن سالم را ترجمه کرده است ، البته یک مشکلی که وجود دارد نجاشی حسن و حسین را در یک باب آورده است جدا نکرده از هم ، بنابراین ممکن است اصلاً عبارت نجاشی هم حسن باشد و تحریف نسخ نجاشی باشد ، بنابراین اصلاً اینکه عبارت نجاشی اصلاً حسین بودنش نباید مسلم تلقی بکنیم ، ولی این نکته ای است که تایید میکند که باید نجاشی همان حسین باشد که تکنیه اش به ابی عبدالله است ، حسین نام ها معمولاً مکنّا به ابو عبدالله هستند ، در یک جلسه این مطلب را عرض کردم ، معمولاً حسن نام ها مکنّای به ابو محمد بودن ، علی نام ها مکنای به ابو الحسن ، محمد نام ها مکنای به ابو جعفر، جعفر نام ها ابو عبدالله ، و همین جور اسمهای دیگه ای که در بعضی جلسات اشاره کردم که یک ارتباط بین اسم وکنیه وجود داشته باشد ، البته ارتباط ارتباط دائمی نیست ،ارتباط غالبی است و این ارتباط غالبی جزء مرجحات حسین است یا اینکه نه نسخه رجال نجاشی غلط هم نیست ، و شاید اتفاق نسخ نجاشی هم خودش مطلبی هم باشد که نجاشی به هر حال حسین دانسته است و ابو عبدالله را هم ذکر کرده است و ابو عبدالله ذکر کردن پیداست که آن تکیه دارد بر این مطلب ، حالا این را مراجعه بفرمایید وآن محمد بن حسن بن زیاد عطار را هم مراجعه کنید این بحث تقریباً تمام است.)

نتیجهء کلّی این بحث این میشود که ما نیازی نیست که در آیه **یوصیکم الله فی اولادکم لذکر مثل حظ الانثیین** ولد را اعم از ولد صلب بگیریم ، نه قرائنی که ما مفصل صحبت کردیم که حتی اگر لغتاً هم ولد تعمیم داشته باشد در **یوصیکم الله فی اولادکم لذکر مثل حظ الانثیین** مراد ولد صلب است و اختصاص دارد ، ولی با اینکه مراد ولد صلب است به جهت آن قانون نحوهء توریث اولوا الارحام همان قانون سبب میشود که ما در نوهء دختری مثل نوهء پسری قائل به این بشیم که **لذکر مثل حظ الانثیین** تقسیم بشود ، همچنان که در سایر مسائلی که آقای خویی تساوی قائل شدن همان قانون همهء اینها را با آن بحثهایی که کردیم مساله اش را تمام میکند ، ابن الاخ تقسیمش **لذکر مثل حظ الانثیین** است عمو و عمه تقسیمشان  **لذکر مثل حظ الانثیین** است تمام اینها هست ، البته مگر استثنائی در این زمینه وجود داشته باشد ، یعنی قانون اولیه اینها این شکلی هست حالا در بعضی موارد استثنائی وجود دارد که حالا بعداً در موردش صحبت خواهیم کرد و الّا قانون اولیه این است که توریث ذوی الارحام ،حالا یا وارث حقیقی در نظر بگیریم یا وارث تنزیلی در نظر بگیریم به هر حال ارث نحوهء تقسیمش به این نحو است که گفته شد، ادامه بحث ادامه آیه اینکه کلاله معناش چی هست و نکات دیگه ای که باید بهش بپردازیم،حالا قبل از کلاله هم صحبتهای دیگه ای باشد حالا به ترتیب ببینیم آیه در ادامش چی هست و آن را بحث میکنیم .